

بذر

نشریه دانش آموزی بذر

www.bazr۱۳۸۴.com

Email: bazr۱۳۸۴@gmail.com

شماره اول - بهمن ۱۳۸۶

■ درباره تئوری شناخت: وحدت دانستن و عمل کردن صفحه ۱

■ از چه رنج می بریم؟ صفحه ۲

■ ما نیاز به کنترل نداریم، به آگاهی نیاز داریم! صفحه ۳



جای یک نشریه دانش آموزی چپ خالی است. "بذر دانش آموزی" تلاش دارد این جای خالی را پر کند و دانش آموزان را با ایده ها و افکار مترقی، رادیکال و راه گشا آشنا کند. دانش آموزان در طول تاریخ مبارزات مردم ایران نیروی ضربت تعیین کننده ای بودند. آنان نقش مهمی در گسترش این مبارزات داشته اند. در شرایط کنونی گسترش آگاهی مبارزاتی در میان دانش آموزان و کمک به سازماندهی جنبش دانش آموزی از اهمیت زیادی برخوردار است. به میدان آمدن سیل عظیم دانش آموزان قادر است موازنه قوا را به نفع جبهه مبارزات حق طلبانه مردم تا درجات زیادی به هم زده و زمینه را برای حرکات گسترده تر مبارزاتی فراهم آورد. این وظیفه جنبش دانشجویی است که به سازمان یابی جنبش دانش آموزی یاری رساند.

استقبال تعداد زیادی از دانش آموزان دختر و پسر از نشریه بذر ما را برآن داشت که با انتشار "بذر دانش آموزی" به طور خاص به مسائل و مشکلات و دغدغه های جوانان دانش آموز بپردازیم. این شماره آزمایشی "بذر دانش آموزی" با پیشنهاد و همکاری رفقای دانش آموز تهیه شده است. ما در همین راستا از تمام رفقای دانش آموز می خواهیم که ما را در اجرای این مهم یاری دهند و با ارسال مقاله، آثار هنری، اخبار و گزارش و تحلیل از مسائل دانش آموزان به منسجم و متحد کردن جنبش دانش آموزی یاری رسانند.

شرط انتشار منظم و پر محتوی "بذر دانش آموزی" به همکاری شما وابسته است. منتظر نظرات، پیشنهادات و همکاری شما هستیم. ■



تحریریه بذر

درباره تئوری شناخت وحدت دانستن و عمل کردن

آیدا

برای شناخت از مسائل جنبش دانش آموزی قبل از هر چیز لازم است درک روشنی از تئوری شناخت داشته باشیم. یعنی بدانیم شناخت چیست و چگونه بدست می آید. فرایندی که انسانها از طریق آن به شناخت جهان و تغییر آن می پردازند چیست؟ شناخت انسانها از طریق دو مرحله به دست می آید: مرحله حسی و مرحله تعقلی.



زمانی که ما وارد محیط آموزشی می شویم در روزهای اول یک شناخت حسی از محیط مدرسه کسب می کنیم. یعنی از طریق حواس پنجگانه خود با دیگران و محیط ارتباط برقرار می کنیم و به مرور، بیشتر با محیط و افراد آشنا می شویم، سپس با روحیات و خصوصیات و رفتار هم شاگردیها آشنا می شویم. سرمنشا شناخت حسی ما تجارب مستقیم ماست. تجارب خامی که کسب می کنیم موجب آن می شود که تصاویری در ذهنمان از محیط آموزشی نقش بندد. همزمان ذهنمان شروع می کند به یافتن ایده های کلی از روابط فی مابین چیزها و پدیده ها. فی المثل سعی می کنیم رابطه دانش آموز با دیگر دانش آموزان و با معلم، معلم با مدیر، مدیر با سرایدار و رابطه کتابهای درسی با خودمان را کشف کنیم.

در جریان مشاهدات پی در پی و تجارب همه جانبه تر و مقایسه با تجارب قبلی مان به ایده هایی دست می یابیم. به مسائل عادی و روزمره توجه می کنیم و به آنها فکر می کنیم. فقط پس از گذشت زمانی چند و پس از یک سلسله نتیجه گیریها و ایده های غلط یا بخشا درست به یک درک همه جانبه تر و دقیقتر دست پیدا می کنیم. نام این مرحله از شناخت مرحله تعقلی است.

این دو مرحله شناخت با اینکه با یکدیگر فرق دارند از همدیگر جدا نیستند. شناخت حسی و تعقلی دو فرایند به هم پیوسته را تشکیل می دهند. سرچشمه شناخت تعقلی، شناخت حسی است. اگر چنین سرچشمه ای وجود نداشته باشد، شناخت تعقلی ما قابل اعتماد و اتکا نخواهد بود.

برای مثال می توان حکم داد که دانش آموزان در مدارس راحت و آزاد هستند. اما این حکمی غیر قابل قبول است. چرا که متکی بر هیچ شناخت حسی نیست. همه دانش آموزان برخورد امرانه نظام آموزشی را با خود حس می کنند و از آن رنج می برند. بی ربطی کتابهای درسی را با زندگی خود حس می کنند به همین خاطر ایدا احساس راحتی و آزادی نمی کنند.

دست یافتن به شناخت تعقلی پایان مرحله شناخت نیست. هنوز نمی توانیم بگوییم شناختی که دست پیدا کردیم کامل است یا درست است. تا زمانی که این شناخت به عمل گذاشته نشود نمی توان صحت آنرا مشخص کرد یا کمبودهای آنرا تشخیص داد. چرا که شناخت جهان تنها با شرکت در فرایند تغییر آن بدست می آید. تصحیح و تعمیق این شناخت، از طریق ایجاد ایده های نو از دریافتهای حسی، مقایسه با فعالیتها و تجربه های

قبلی و به نا گزیرمبارزه با تئوریهای نادرست و برداشتهای کهنه شده و سنتی صورت می گیرد. بدون تغییر محیط و جامعه نمی توان به شناخت درستی از آنها و خود دست یافت. کسب شناخت از محیط یک بار برای همیشه نیست. زیرا شناخت همراه با تکامل پدیده ها تکامل می یابد و فرایند "عمل - شناخت - عمل در سطح بالاتر" هرگز نمی تواند بطور همه جانبه کامل شود. با بازگشت از ایده به محیط و جهان مادی، انسانها شناخت اولیه خود را دوباره بکار می بندند تا ببینند به موفقیت و پیروزی می رسند یا خیر و از این طریق شناخت خود را مدام تکامل می بخشند. (در بخشهای بعدی به مسئله شناخت تعقلی و رابطه اش با عمل بیشتر خواهیم پرداخت).

اگر بخواهیم از این بحث نتیجه بگیریم باید بگوییم که دانش آموزان برای شناخت از جامعه باید شخصا با آن در ارتباط و درگیر باشند و در فعالیتها برای تغییر آن شرکت کنند تا بتوانند حقیقت را کشف کنند. ■



از چه رنج می بریم؟

آیدا

جامعه ایران یک جامعه جوان است. بیش از نیمی از جمعیت کشور کمتر از ۲۵ سال سن دارند. بخش مهمی از این جمعیت را دانش آموزان تشکیل میدهند. بخشی که در آینده یا وارد دانشگاه یا بازار کار خواهند شد. از این بابت نقش دانش آموزان در آینده جامعه مهم است. اما نظام موجود برای دانش آموزان چیزی جز محرومیت، تحقیر، محدود کردن انرژی ندارد و بهترین دوران زندگی آنها را با سرخوردگی رقم می زند و روحیه اطاعت کورکورانه و تسلیم و سازش را در آنها تقویت می کند. علاوه بر وجود اختلافات در سطح زندگی و اختلافات طبقاتی که میان انسانها ایجاد شده و بر اکثریت جوانان اعمال می شود، دانش آموزان، به شکلهای خاص نیز تحت ستم قرار دارند. بیشتر از هر قشری از برخورد امرانه در خانواده، مدرسه و جامعه در رنجند و از هیچ حقی برخوردار نیستند. آنان هر لحظه با امر و نهی روبرویند. امر و نهی که خصلت پدرسالارانه دارد. در جامعه ای که نظام حاکم در نقش بزرگترین پدرسالار بیشتر فشارها را بر جوانان اعمال می کند، جوانان مستقیما و روزمره در مقابل نظام فکری مسلط قرار می گیرند.

دانش آموزان از احکام شرعی و عقاید سنتی، روابط و مقررات استبدادی در خانواده و محیط آموزشی، محرومیت های اجتماعی و فرهنگی و فقدان امکانات تحصیلی و ورزشی و تفریحی برای غلبه بر این محدودیتها رنج می برند. حق انتخاب، حق تجربه کردن، حق سنت شکنی، حق ارتباط و

زن و مردسالار، منفرد و ... آموزش می دهد، کدام درس، کدام معلمان، کدام کتب و ... آنها را تشدید و تقویت و حفظ می کنند و کدامیک از اینها و عوامل دیگر آنها را تغییر می دهند و با آنها تقابل دارند. بعد از آن است که می توان فهمید هر کدام از اینها می خواهند به چه مناسبات و روابط اجتماعی در رابطه با دانش آموزان دختر و پسر، جوانان و کلا همه انسانها خدمت کنند.

ما باید کاری کنیم که نسل ما تن به اجبار و تسلیم، وعده های غیر واقعی و تظاهر، عقبگرد به ایده های کهنه و تاریخ گذشته ندهد. شادابی و جرات و روحیه آموختن و تجربه کردن چیزهای نو را حفظ کند و برای تغییر هرچیزی که کهنه است مبارزه کند.

فراموش نکنیم که جوانان، نخستین کسانی هستند که ابتکار عمل ایجاد شرایط نو و جدید را بدست می گیرند چون نمی توانند با وضع موجود سر کنند. در بسیاری از دوره ها جرقه تغییرات بزرگ را آنها زده اند و حتی به نسلهای قبل روحیه داده اند. امروزه جوانان نیاز به ایده های نو و پویا دارند، نیاز به استقلال و رهایی، نیاز به آگاهی و قدرت برای انجام کارهای بزرگ دارند. در این راه، نسل جوان نیازمند ارتباط با نسلهای مبارز گذشته و آموختن از تجارب آنها برای تغییر شرایط است تا با دیدگاهی عمیقتر و همه جانبه تر مسائل سیاسی و اجتماعی را بحث و تجزیه و تحلیل کند. این را باید بدانیم که نظام فکری حاکم با وعده، اجبار و روشهای گوناگون از ایجاد تغییرات توسط جوانان و سایرین جلوگیری می کند و این در تاریخ دنیا همیشه وجود داشته است. چرا که آنان می ترسند که شور و شوق مبارزاتی دانش آموزان با آگاهی انقلابی پیوند بخورد و بساطشان را در هم بریزد.

در نوشتارهای بعدی به راههای کسب آگاهی و چگونگی گسترش آن در بین دانش آموزان بیشتر خواهیم پرداخت. ■



ما نیاز به کنترل نداریم، به آگاهی نیاز داریم!

آلاله

بگذارید از واقعیت‌های تلخ سخن بگویم. از دانش آموز ۱۵ ساله ای که به حبشیت معتاد است و خود یکی از مهره های پخش مواد مخدر و قرص در مدرسه اش نیز هست.

از دانش آموز دیگری که پسرعمویش به وی تجاوز کرده و در سن ۱۶ سالگی باردار است اما از ترس، جرات گفتن این موضوع را به خانواده اش ندارد.

از دختر ۱۷ ساله ای که به دلیل فشارهای روحی با روپوش مدرسه خود را از پل به رودخانه پرت کرده است. چرا این بلاها سرمان می آید؟ در مقابل شان باید چکار کنیم؟

معاشرت و دوستی میان دختران و پسران جوان از آنها سلب شده است. در این میان، بیشترین حقوق سلب شده از آن دانش آموزان دختر است که علاوه بر تبعیض بخاطر زن بودن از قید و بند های مردسالارانه نیز در رنجند. نظام موجود محدودیت های زیادی در برابر جوانان به ویژه دانش آموزان قرار می دهد. پوشش اجباری، تبعیض در نظام آموزشی، محتوای مردسالارانه کتب درسی، تفاوت کمی و کیفی فعالیتهای درون و بیرون مدارس در رابطه با دختران و پسران، ممنوعیت دختران از تحصیل در برخی رشته ها، فشاری طاقت فرسا را برشانه دختران دانش آموز وارد می کند.



در تمام مدارس رابطه معلم و شاگرد با قدرت مطلق معلم و تسلط کامل مدیر بر شاگردان و قدرت کامل سلسله مراتب آموزشی بر معلمان می باشد. این روابط و نظم عقب مانده می خواهد از دانش آموز یک عروسک کوکی سر به راه بسازد. بر طبق این روابط عقب

مانده، همه پاسخ های صحیح نزد معلمی است که آموزش دهنده و مبلغ آن روابط است و کتاب دستورالعملی تغییر ناپذیر است و کار محصلین فقط تکرار طوطی وار همانها با اشاره و دستور بزرگترها است.

از نظر مدافعین این روابطه کهنه جوانان توانایی و حق تجربه و قضاوت کردن را نباید داشته باشند و بهتر است نداشته باشند. جوانان حق انتقاد از بزرگترها و مجریان این نظم و حق انتقاد از مهمترین و تعیین کننده ترین دیدگاههای آموزشی و سایر حیظه ها را نباید داشته باشند. به جای روش بحث و مبارزه و افتخار، مجازات و توبیخ در انتظار شاگردان است. این روابط کهنه، آموزش را جریانی یک طرفه "از استاد به شاگرد" می داند و برای شاگردان نقشی منفعل و پذیرا قائل است.

تمام این موضوعات زمینه هایی را فراهم می کند که دانش آموزان را تشنه تغییر می کند. دانش آموزان از ظرفیت بالایی برای کسب آگاهی به منظور ایجاد تغییر و اتحاد مبارزاتی برخوردارند.

مهم این است که این آگاهی به شکل‌های مختلف در دسترس آنان قرار گیرد. دانشجویان و همچنین معلمان مبارز و آگاه نقش حساس و مهمی در این ارتباط دارند. یکی از راههای کسب آگاهی و فراگیر کردن آن در میان دانش آموزان ارتباط با عناصر روشن و آگاه جامعه می باشد.

یک وظیفه مهم در مدارس، ایجاد گروههای بحث و مطالعه جمعی و سازمان دهی آنها برای بحثهای مورد علاقه و هدفمند است. در این گروههای مطالعاتی می توان به عنوان مثال تضادهای نظام آموزشی با روحیات سرکش و پویای دانش آموزان دختر و پسر جوان را به بحث گذاشت و آنها را نقد کرد. می توان با بطور جمعی یا فردی تاریخ واقعی مردم ایران و دیگر مردم جهان را مورد مطالعه قرار داد و آنها را به بحث گذاشت. در اینگونه بحثهای هدفمند و سازمان دهی شده به ریشه های نابرابری بین زن و مرد، فقیر و غنی و نابرابری میان ملیتها و فشارهای ستمگرانه بعضی ملل مسلط بر سایر ملتها پی برد. با تجزیه و تحلیل محتوای دروس مختلف، می توان منافع قدرتمندان را که در پس آنها وجود دارند شناخت. مثلاً اگر این نظم فکری، ما را محدود، تسلیم پذیر، دشمن ملت‌های دیگر، ضد

طبق آماری ۶۷ درصد دانش آموزان دختر با خانواده هایشان رابطه خوبی ندارند و از آنها دوری می کنند، مخالفت خانواده ها برای آزادی نسبی که آنان می خواهند آنها را تند خو و عصبی می کند. ظرف می شکنند، فریاد می زنند، در را محکم بهم می کوبند و حتی از خانه بیرون می روند اما این کارها چندان اثری بر زندگی آنها نمی گذارد و برخی مواقع وضعیت شان را بدتر می کند.

این دسته از دانش آموزان نیازهای عاطفی خود را در خانه نمی توانند رفع کنند پس به دنبال شخص یا اشخاصی می گردند تا این نیاز را برآورده کنند. آنها به عضویت گروههای هم سن و سال خود در می آیند به امید آنکه خلاء خود را پر کنند. حال آنکه بسیاری از این گروهها هدف مهمی را دنبال نمی کنند و در همان دایره موجود زندگی را تکرار می کنند. به تدریج با دوری از خانواده و فقدان روابط پایدار و با معنی نوجوانان هدف خود را گم می کنند و ناخشنودیا و نداشتن های شان در زندگی برجسته می شود. و چون جواب قانع کننده ای برای سوالاتشان نمی یابند و به این فکر می افتند که وجودشان برای هیچ کس مهم نیست. به این خاطر است که اغلب دختران در این سن به افسردگی خفیف یا عمیق دچار می شوند.

برخی از آنان هنگامیکه از تنهایی به دوست پسر خود نزدیک می شوند و با وی رابطه جنسی برقرار می کنند، تحت تاثیر این شرایط، خود را کاملاً متعلق به او دانسته و او را در هر زمینه ای محق می دانند و از ترس اینکه مبادا مرد دیگری آنها را نپذیرد به بودن با وی (هرچند بد از لحاظ معیارهای درست رابطه دو نفر) ادامه می دهند.

البته ما نباید تمام تقصیرها را به گردن خانواده بیندازیم. تضادهایی که ما نوجوانان با خانواده هابمان بر سر مسایل مختلف پیدا می کنیم - جدا از تحولات فکری و احساسی درونی و بیرونی خود ما- مستقیماً به جامعه و نظم فکری مسلط بر آن بر می گردد.

با توجه به شرایط بی ثبات پرخطر و محدودی که کل مردم و جامعه ما بخصوص جوانان با آن روبرو هستند، خانواده ها بیشتر به اینگونه رفتارهای امرانه رو می آورند و ما را در موقعیتی قرار می دهند که عکس العملی به آنان برخورد کنیم.

اما در واقع مشکل جای دیگری است. بهتر است بگویم نیاز چیز دیگری است. نیاز به راه حل قوی و انقلابی احساس می شود که نوجوانان بتوانند به آن گرایش پیدا کنند و بجای درگیر شدن با خانواده ها و غرق شدن در مسایل روزمره زندگی و پناه بردن به اعتیادهای مختلف و ... تلاش کنند تا وضع موجود را تغییر بدهند و حتی بتوانند نظرات و ایده های مسلط بر خانواده هایشان را تغییر بدهند و آنها را با فرهنگ و ایده های نو و مترقی و راهگشا آشنا کنند.

فقدان چنین راه حل و آگاهی موجب صدمات زیادی به جوانان و نوجوانان شده است. من به عنوان دانش آموز و نوجوانی که از نزدیک این مشکلات را لمس و حس کرده، وظیفه همه دوستان پیشرو و آگاه می دانم که با آگاهی رساندن به نوجوانان و دانش آموزان و تشویق آنان به مبارزه جمعی با نظام آموزشی کهنه و جمهوری اسلامی از بروز چنین وقایع نا بهنجاری پیش گیری کرده و در تلاش خود برای تغییر و نو آوری به ما نیز کمک کنند تا در جریان مبارزه برای تغییر کهنه به نو قرار بگیریم. ما اگر چنین کاری نکنیم جامعه ما به فقرای بیشتری خواهد رفت. جامعه ای که جوانان آن سرخورده و نا امید باشند جامعه ای وارونه است. ■

همه از پدر، مادر، معلم و مدیر مدرسه تا رادیو و تلویزیون و مسئولین دولتی وقتی به ما می رسند می گویند آینده از ان شماسست اما واقعیتش این است که ما را آدم حساب نمی کنند. بیشتر شخصیت ما را خرد می کنند تا آینده ای که در کار نیست را به خورد ما دهند.

همه ما را می پایند و کنترل مان می کنند. نگاه شان سنگینی می کند و همیشه ما را مقصر می دانند.

کسی به فکر ما نیست. نه جامعه نه خانواده.

دلایلی بر این پیشامدهای تلخی که برای ما اتفاق می افتد نیست جز پاسخگو نبودن جامعه و خانواده و افکار و ایده های غالب بر آنها. و مهمتر از آن عدم آگاهی جوانان جامعه از چگونگی انجام تغییر در جامعه و خانواده توسط خودشان.

در این مقاله می خواهم به بررسی رفتار دانش آموزان ۱۵ تا ۱۷ ساله بپردازم زیرا که دوره سنی مهمی است. از آن جهت که شخصیت و مسیر زندگی آنها در حال شکل گیری است.

سیستم آموزشی به گونه ای است که قدرت

تفکر را از دانش آموزان گرفته و آن ها را به

روبتهایی بدل می کند که آنطور که نظام می

خواهد فکر کنند و عمل کنند. به همین دلیل

دانش آموزان نمی توانند در مراحل مختلف

زندگی برخورد مناسبی از خود نشان دهند و

در نتیجه سرخورده می شوند. در این مرحله

نوجوان نابرابری ها و زورگویی هایی که از

طرف جامعه و فرهنگ آن بر او وارد می

شود را حس می کند و در پی رهایی از سنت هاست. او در

مقابل برخورد جامعه با خواسته هایش واکنش از خود نشان می

دهد که به دلیل نداشتن پیش زمینه فکری در مقابل نظم کهنه و

مسلط بر جامعه و خواص حرکاتی تند و ناگهانی از خود نشان

می دهد که معمولاً زود فروکش می کند و نمی تواند نه

خودشان را رها کند و نه جامعه را تغییر دهد. من فکر می کنم

دوستان پیشرو به ویژه دانشجویانی که آگاهی دارند باید با جهت

فکری دادن به نوجوانان معترض به این وضعیت، افق تازه ایی

را در مقابل آنها به نمایش گذارند و آنها را با حقایق واقعی که

به شکل های مختلف از دید آنها پنهان شده آشنا کنند. نوجوانان

باید بدانند که چقدر حضورشان برای تغییر آینده حایز اهمیت و

مفید است. باید فرصت انتخاب داشته باشند و تصمیماتشان

محترم شمرده شود. بدون جوانان مبارز و آگاه و مستقل متکی

به خود نمی توان به جامعه ای دلخواه دست یافت. متأسفانه

خانواده ها مسئولیت های مهم را برعهده نوجوان نمی گذارند

و می گویند او هنوز بچه است. همین طرز فکر در نوجوان و

باورهایش از خود، تردید تزلزل ایجاد می کند و او را خام و

ناپخته نگه می دارد و از آن بدتر از او شخصیتی تسلیم پذیر و

دنباله رو می سازد.

اگر بخواهیم بحث را خاص تر کنیم می توانیم به بررسی

دانش آموزان دختر بپردازیم زیرا که از طرف جامعه و خانواده

محدودیت بیشتری شامل شان می شود. در مدارس دخترانه

معمولاً بحث حول مسائل اجتماعی و سیاسی محدود است

بنابراین دختران بیشتر در مورد مسائل پیش پا افتاده روزمره

با هم صحبت می کنند. خانواده ها هم با نا آگاه نگه داشتن

فرزندانشان به بهانه کنترل برای ضربه نخوردن شان، آنها را

از اجتماع دور نگه می دارند. آنان این واقعیت را در نظر نمی

گیرند که بالاخره چند سال بعد این نوجوانان وارد اجتماع می

شوند و مجبور هستند در جامعه فعالیت کنند. پس بهتر است آنها

را در مقابل حوادث و شرایطی که در پیش پایشان قرار دارد و

نقش آنها را در تعیین و تغییر آن شرایط آگاه کرد.

